



«بسم الله الرحمن الرحيم»

لینک گروه فلسفی تیرداد

<https://t.me/joinchat/Aesof0Ja90QD1mvfXRuA1w>

🕌 متن گفتگوی گروه فلسفی تیرداد

چهارشنبه 1396/09/29

موضوع: عرفان و سیاست

ارائه دهنده: آقای محمد امین مروّتی

[22:04 20,12,17], Amin Morovati

سلام خدمت شما و دوستان همراه

بحث امشبمان پیرامون نسبت عرفان و سیاست است

سیاست‌گریزی، تمایل اغلب اهل تصوف بوده است. این سیاست‌گریزی، هم مدلل به دلایل و هم معتل به عوامل بوده است. هم مستدل به دلایل و هم معلول عواملی بوده است.

مهمترین دلیل آن، به مَدَمّتِ گرایشات دنیوی، نزد اهل معنا، برمی‌گردد. از این منظر، سیاست به عنوان اشتغالی دنیوی، مستلزم خونریزی و ثروت‌اندوزی و بیرحمی و آلودگی‌هایی است که همه، مکرر کننده آئینه دلند و این با هدف نهایی عرفان، برای شفاف‌سازی و صفا دادن و زنگار زدایی از قلب، منافات دارد. هر چند، کم نبوده‌اند سلسله‌های عرفانی که همانند سلاسل سلطنتی، به نوعی از خلافتِ موروثی روی آورده و از قدرت و نفوذ سیاسی و مالی بسیاری هم، برخوردار بوده‌اند و حتی بعضی از دودمان‌های پادشاهی، نظیر صفویه، سلسله‌انساب خود را به اهل تصوف می‌رسانده‌اند.

علی‌ایحال، در گذشته، هر اندازه که مدعیان عرفان، خود را کمتر گرفتار دل‌مشغولی‌های سیاسی کرده‌اند، به حقیقت عرفان، نزدیک‌تر بوده‌اند. این تفکر که سیاست مجموعه‌ای از بندوبست‌ها و سازوکارهای فریبکارانه است، در ذهنیت ما ایرانیان، جا باز کرده است و اشارت به بی‌پدر و مادر بودن سیاست نیز، ناظر به همین معناست.

سیاست‌گریزی اهل معنا، علاوه بر دلایل فوق، علت هم دارد و مهم‌ترین علتی که معمولاً در این مورد اقامه می‌شود آن است که تمایل به درون‌گرایی عارفانه، محصول روزگار سختی و تنگی است که عرصه سازندگی ملی و اجتماعی به شدت مضیق و محدود شده باشد. شاهد این مدعا، رواج نحله‌های صوفیانه در هجوم مغول و گرایش به مطالعات خودشناسانه و روانشناسانه، در ازمنه‌ای است که گستره عمل سیاسی، محدود می‌شود.



در پاسخ می‌توان گفت که درست است که اوجِ رواجِ فرقه‌های عارفانه، پس از حمله مغول است و شاخص‌ترین عرفای ما، از قبیل شمس و مولانا و سعدی و حافظ، از آن پس مجالِ ظهور یافته‌اند، ولی آهمّ مکاتبِ صوفیانه، از قرون دوم و سوم آغاز شده و امثالِ عطار و سنایی و جنید و بایزید و حلاج و همه عرفایی که عطار در «تذکره الاولیا» از آنها سخن می‌گوید، مسبق بر هجوم مغول بوده‌اند. البته به لحاظ روانشناسی اجتماعی، نمی‌توان منکر تأثیر محدودیت‌های خارجی و تنگی دایره عمل اجتماعی، بر تمایلات درونگرایانه شد، ولی این، همه مطلب نیست و چه بسا عرفایی، که مستقل از ناسازگاری‌های زمانه و روزگارشان، طریقت را به عنوان یک «انتخاب»، برگزیده‌اند نه یک «اضطرار» مبتنی بر مکانیسم‌های جبرانی و روانشناسانه. اینان، عرفان را به عنوان طریقی به سوی سعادت حقیقی و پس از جستجوهای فراوان، «گزینش» کرده‌اند. نمونه این افراد، غزالی و مولانایند که همه عمر را در جستجوی حقیقت وجود، صرف کردند و نیز عرفایی که امروزه در کشورهای آزاد و مرفه، به رهیافت‌های عارفانه روی آورده‌اند و می‌آورند.

یکی دیگر از دلایل سیاست‌گریزی عرفا و خاصه عرفای معاصر، این استدلال است که عرفان، نوعی تزکیه نفس و خودسازی است و بدون خودسازی فردی، سازندگی اجتماعی یک سراب است و سر منشأ تمام گرفتاریهای انسان امروز، در عرصه تعاملات سیاسی و اجتماعی، حرکت بر اساس سوائق و انگیزه‌های منفعت طلبانه و خودخواهانه است و اداره جامعه را به هر کس که بسپارند، آن را بر اساس قامت ناموزون خود و هویت ناساز خود، بازسازی و باز تولید خواهد کرد و از آنجا که در فقدان تزکیه، این قامت، ناساز است، جامعه‌ای هم، که در حیطة مناسبات اجتماعی، برای آن خواهیم دوخت، ناساز، از آب در خواهد آمد. لذا سازندگی فردی مقدم بر سازندگی اجتماعی است.

در مقابل، جامعه‌شناسان اعتقاد بر تقدم و اولویت سازندگی اجتماعی بر سازندگی فردی دارند. چرا که فرد را، بر ساخته جامعه می‌دانند و این دعوای تقدم و تأخر، حکایت «جبر و اختیار» و معمای تقدم «مرغ و تخم مرغ» را به یاد می‌آورد که مثل همه دوقطبی‌های کاذب، ساختگی و ذهنی است.

امروزه، با تقابل شکنی این دوقطبی‌های قراردادی، راه برون رفتن از چرخه جدلیات موهوم و بی‌فایده‌ای از این قبیل، هموار شده است. انسان خیر و خوب، خیر و خوبیش، در همه جهات و ابعاد، منشأ اثر خواهد بود، چه اصلاح فردی و چه اصلاح اجتماعی و یکی را موقوف و منوط به دیگری نمی‌کند تا در چرخه این وعده و وعیدها و به تأخیر افکندن‌ها، شانه از زیر مسئولیت‌های فردی و اجتماعی خالی نکرده باشد و به بهانه اینکه سیاست فریب است، از آن کنار نخواهد کشید، بلکه خواهد کوشید الگوی خوب آن را، در حیطة توان خود، پیش روی نهد و در جهت تحقق آن هم بکوشد. لذا مقوله‌ای به



عنوان « عرفان اجتماعی » بوجود می‌آید که عزلت و گوشه‌نشینی خودخواهانه‌ای را، که حداکثر به رستگاری فردی و بیرون کشیدن گلیم خود از آب، منجر می‌شود، نمی‌پذیرد.

البته نکته مهمی که نباید از آن غافل شد، این است که در عصر حافظ و مولوی و عطار، مفاهیم حقوق انسان، مانند امروز به رسمیت شناخته نشده بود و اصولاً تفکری اجتماعی، که برای مردم، نقشی در اصلاحات اجتماعی قائل شود وجود نداشت و کلّ سیاست و خوب و بد آن، در شخصیت و هویت حاکم وقت، خلاصه می‌شد و اصولاً در ذهن مردم آن زمان و از جمله عرفا، چنین ذهنیتی قابل تصور نبود که حکومت کردن، ربطی هم به مردم دارد. مردم، عوام الناس و رعایایی بودند، که اگر خوش شانس می‌بودند، گیر حاکم صالح و عادل می‌افتادند و میزان عدالت این حاکم نیز، بیش از هر چیز، به قضا و قدر و سرنوشت، مربوط بود. ولی با به رسمیت شناخته شدن حقوق انسانی، در جامعه معاصر، این مَحْمَل و بهانه و ذهنیت رنگ می‌بازد و دیگر قابل استناد و اتکا نیست.

اتفاقاً یکی از مباحثی که امروزه قابل طرح است، رابطه بسیار نزدیک عرفان و دموکراسی است. عرفان و دموکراسی، هر دو بر مبنای تساهل و تسامح و آسان‌گیری و مدارا و تحمل، شکل گرفته‌اند و مبنای تئوریک و فلسفی هر دو نیز، بر تکرار معرفت و شناخت بنا گردیده است. عرفا، « طرُق الی الله را به عدد نفوسِ خلائق » می‌دانند. و بر خلاف انحصارگرایان، طریق رستگاری را، به راه و روش خود منحصر و محدود نمی‌کنند. داستان « موسی و شبان »، مثال خوبی است که خداوند در آن به موسی، عتاب و خطاب می‌کند که این تفاوت‌ها را خودم مقضی و مقدر کرده‌ام:

هر کسی را، سیرتی بنهاده‌ام هر کسی را، اصطلاحی داده‌ام
هندیان را، اصطلاح هند، مدح‌سندیان را، اصطلاح سند، مدح

و داستان « فیل در خانه تاریک »، که هریک از لمس‌کنندگانِ اعضای فیل، فقط تصور خود از فیل را، درست می‌پنداشت، در حالی که همه حَظّی از حقیقتی نسبی، داشتند بدون آنکه مالکِ کلّ حقیقت و حقیقتِ مطلق باشند. و اینکه « شیخ بهایی » می‌گوید هر کس به زبان خود، حمد او می‌گوید و همه از راه‌های مختلف به سوی او می‌روند. و حافظ، که در خراباتِ مغان هم، نور خدا می‌بیند:

گر مرشد من، پیر مغان شد، چه تفاوت در هیچ سَری نیست، که سَری ز خدا نیست

مولانا به کلی، با سیاست بیگانه است و حتی برخلاف اکثر شاعران گذشته، در پی " نام " و " نان " نیست. تمایلی به نزدیکی با دربار، ندارد و مدیحه‌سرایی حکام زمانه نیست و از شاهان دوری می‌کند و در عوض، « ابراهیم ادهم » را که پادشاهی را رها کرد و شراب‌بندگی نوشید، می‌ستاید:



پادشاهان جهان ، از بَدَرگی بو نبردند ، از شرابِ بندگی
ورنه ، ادهم وار ، سرگردان ودنگ ، ملک را ، بر هم زدندی ، بی‌درنگ
و:

خشم بر شاهان ، شَه و ما را غلام خشم را هم بسته‌ایم ، زیر لگام

او معتقد است که خطر همنشینی با پادشاهان این نیست که سرت را از دست می‌دهی بل از آنجاست که دینت و دلت از دست می‌رود. در فیه مافیه می‌گوید:

« با پادشاهان نشستن ازین روی خطر نیست که سر برود که سری است رفتنی. چه امروز چه فردا. از این رو خطر است که دین را زیان دارد. چون طرف ایشان را معمور داری، طرف دیگر که اصل است از تو بیگانه می‌شود.»

مولانا بعضا نقدی بر رفتارِ فرعونیان و اهل قدرت و حکومت با اهل دل و عرفان دارد ولی بالاستقلال و ابتدا به ساکن ، کاری به سیاست ندارد:

چون سلاح و جهل ، جمع آید به هم گشت فرعونی ، جهانسوز ، از ستم
که از خطر تمرکز قدرت در دست ناصالحان می‌گوید :
یا : چون قلم ، در دستِ غَدّاری بود ، لاجرم منصور ، بر ، داری بود
چون سفیهان راست ، این کار و کیا لازم آمد یقتلون الانبیا،

و گاه به حکام ظالم روزگارش در خلال حکایاتش نصیحت می‌کند اگر مدتی مردم ، از ترس جان ، تملقت گفتند ، مغرور نشو که این چاپلوسی‌ها ، زهری است که درجان تو می‌رود و به سرکشی و فرعونیت و گردنکشی‌ات ، منجر می‌شود ولی عاقبتِ کارت ، محمود و مسعود نخواهد بود :

مشرق و مغرب چو تو ، بس دیده‌اند که سرِ ایشان ، ز تن بریده‌اند
تو بدان فخر آوری ، کز ترس و بند چاپلوست گشت ، مردم ، روز چند
هر که را مردم ، سجودی می‌کنند زهر ، اندر جان او می‌آکنند
ای خنک آن را ، که دَلتِ نَفْسَه وای آن ، کز سرکشی ، شد چون که ، او

رابطه عرفان و دموکراسی:



1 - عرفان و دموکراسی هر دو مبتنی بر پلورالیسم فرهنگی اند. وقتی طرق الی . . . به عدد نفوس خلائق باشد، چه کسی می تواند داعیه ی مالکیت کلیت حقیقت ناب رداشته باشد و به این بهانه آزادی عقیده و بیان دیگران را نادیده بگیرد. براساس پلورالیسم، هر کس با افق های ذهنی و ذهنیت های قبلی و پیش زمینه های تربیتی و پیشداوری های شخصی خود، با واقعیت روبرو می شود و رنگ ذهنیت خود را بر حقیقت می زند. لذا صحبت از حقیقت عینی واحد و یگانه ای که مستقل از ذهن باشد، منتفی است و معیار نهایی حقیقت - نه تطابق ذهن با عین - بلکه میزان کارآمدی و ارزش حل مسئله ای آن است که آن هم نسبی است و دارای سلسله مراتب. مبنای فلسفی دموکراسی و ایضا عرفان، همین ناممکن بودن دستیابی به حقیقت مطلق است. وقتی به قول شیخ بهایی هر دری که بزیم صاحب آن خانه اوست و هر کس به زبان خود صفت حمد او می گوید، وقتی به گفته حافظ همه جا ولو در "خرابات مغان"، عکس رخ یار توان دید، البته که خانه به خانه رفتن دیوانگی است و از همین جاست که عارف باب تفکیر را می بندد و باب تکثیر و تکرار را می گشاید و به جای داد و فریاد کشیدن بر سر بیداد، مذهب عشق به همه موجودات را اختیار می کند، و موسی وار از تکفیر شبان، به مدارا با او می رسد. به قول محمدعلی بهمنی شاعر:

می خواهم از این پس همه از عشق بگویم
عمری به عبث داد زدم بر سر بیداد

2 - شاید ریشه اصلی یکسونگری های سیاسی، در نگاه صرفا سیاسی به مقولات فرهنگی باشد و این گرفتاری همیشگی روشنفکران سیاست اندیش ما در یک قرن گذشته بوده است. دموکراسی، یک فرهنگ است و به قول مرحوم بازرگان "یادگرفتنی" است (نه دادنی و گرفتنی) و عرفان هم تبلیغ همین فرهنگ است.

3 - میشل فوکو و ژاک دریدا از اندیشمندانی هستند که به شالوده شکنی (بن فکنی) تقابل های ساخته اذهان مطلق اندیش پرداخته اند. تقابل بین "ذهن و عین"، "نان و آزادی"، "توسعه سیاسی یا اقتصادی"، "گفتار و نوشتار"، "سیاست و فرهنگ"، "انسان و حیوان"، "علم و هنر"، "طریقت و شریعت"، "ذات و عرض"، "زمین و آسمان" و غیره و غیره همه از این زمره اند. این تقدم و تأخرها ذهنی و ساختگی اند و نوعی به تعویق انداختن مسئله به جای حل فوری و سریع پرداختن بلافاصله به عمل و حرکت است. چرا باید بین حرکت های مثبت قائل به تقدم و تأخر و مجبور به انتخاب "این یا آن" شویم؟ مگر نمی شود آدم هر گام مثبتی در هر زمینه ای که می تواند بردارد بدون آن که یک حرکت مثبت رابه حرکت مثبت دیگری موکول کند؟

4 - البته پناه بردن به گوشه عزلت و خلوت خود هم اشتباه است و با داعیه عشق به همه موجودات که مستلزم رابطه عاشقانه با آن هاست منافات دارد و همان گونه که موکول کردن تحول فردی به تحول جامعه، از نوع تقابل سازی های



ساختگی و ذهنی است به تعویق انداختنی تحول اجتماعی و سیاسی هم به بهانه عدم تحول فردی، تکرار معکوس همان اشتباه است. اگر اولی نوعی انفعال در زمینه خودسازی باشد، دومی هم انفعالی در زمینه وظایف اجتماعی است.

و اما یک نکته مهم:

هر چند کاربست راهکارهای عارفانه در زمینه خودسازی بسیار موثرند اما تعمیم همین راهکارها به حوزه های اجتماعی و سیاسی خطرناک است. در حوزه خودسازی، مفاهیم اصلی عشق اند و کرم و توکل و در حوزه اجتماعی، عقل و عدل و اختیار. اولی مواجهه با خداست و دومی مواجهه با انسان ها. در مواجهه با خدا، انسان هیچ است. طلبی از خدا ندارد. مدیون کرم و فضل اوست و به خاطر این بخشش بی علت و بی رشوت، به او عشق می ورزد و راه خود سازی هم درک نوع و کیفیت رابطه ای است که بین هیچ و همه چیز برقرار می شود. در حالی که در مواجهه با انسان و اجتماع، همه انسان ها با هم مساویند و رابطه بر اساس عدل و تساوی است و کسی در مقابل دیگری از حق ویژه برخوردار نیست و اگر کسی بخواهد اختیارات خدا را برای خود مصادره کند، سر از فرعونیت در می آورد. رویکرد اشعری عرفا به خدا بی دلیل نیست. در این رویکرد خدا همه کاره است و حق دخل و تصرف در مخلوقات را دارد. درست است که خدا ملتزم به عدل نیست ولی از موضع کرم که فراتر از عدل است با انسان ها رفتار می کند. اگر بنا را بر عدل می گذاشت، کار انسان جماعت، زار می شد و در معامله عدل، جز خسران نصیبی نمی یافت لذا باید بر کرم او، اعتماد و توکل کرد. به او ایمان داشت و عشق ورزید در حالی که در حوزه اجتماع به جای عشق ورزی، عقل ورزی و مصلحت بینی و حساب و کتاب مطرح است. عاشق، مصلحت بین و اهل حساب و کتاب نیست. به تعبیر عرفا عافیت سوز و عالم سوز است اما مملکت داری و سیاست نیاز به تدبیر و تعقل دارد: به قول حافظ:

رندِ عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار کار مُلک است آن که تدبیر و تامل بایش

در حوزه جامعه، قانون و عدالت و عقلانیت گروهی دایره مدار و معیار تعاملات است و در حوزه اخلاق و خودسازی، فضل و کرم و رحمت و بخشش و فداکاری و از خود گذشتگی. در حوزه جامعه انسان ها باید انتخاب کنند و از اختیار خود استفاده حداکثری و عقلانی داشته باشند. در حوزه خودسازی باید اختیار و اراده عاشق در خواست معشوق منحل شود تا به کمال برسد. در حوزه اجتماع انتظار عدل داری ولی در حوزه خودسازی، توقعی از او نداری چرا که حتی حقی نسبت به موجودیت خود نداری چه رسد به حقوق این موجود و هر چه داری نه از عدل، که از کرم و لطف اوست و در این جا جواب قبل از سوال آمده است:

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود



بحث بنده تمام است تا ساعت 11 از نکته های دوستان استفاده خواهیم کرد
عباس, [22:28 20,12,17]

ضمن قدردانی و سپاس از تلاش جناب مروّتی،

البته طرح جدایی عرفان از سیاست متعلق به تاریخی ست که در آن چندان فضای ظهور سیاست دینی فراهم نبوده و لذا عرفا راهی جز عرفان و سلوک فردی نداشته اند.

لکن این نوع سلوک اصالت ابدی ندارد، بلکه متعلق به تاریخ خودش هست.

باید سلوکی ظهور کند که در آن عرفان فردی و اجتماعی به وحدت برسند و فعالیت های اجتماعی برای تحقق دین در عرصه اجتماع، عین قرب الهی و سلوک به درگاه حق شمرده شود.

به نظرم این است هدف اصلی اسلام از سیاست

Amin Morovati, [22:28 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

بله با شما موافقم

عباس, [22:29 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

به نظر جنابعالی الان شرایط ظهور سیاستی که عین بندگی و قرب الهی باشد فراهم است؟

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:29 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

درود بر شما و بسیار سپاس! ﷻ ﷻ ﷻ

دوستان می توانند سخنان و نقد ها و پرسش هایشان را داشته باشند!

Amin Morovati, [22:30 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

خیر ولی هر کس به سهم خود می تواند در جهت تحقق ان بکوشد

عباس, [22:31 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

به نظر شما انقلاب اسلامی در ذات خود، چنین رویکردی را شروع نکرده؟

Amin Morovati, [22:31 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

انشا الله



عباس, [22:32 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

البته بحث در مورد رویکرد است، اما در عمل ممکن است گاهی خلاف این هدف مشاهده شود

Amin Morovati, [22:33 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

بله

عباس, [22:34 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

به نظر جنابعالی نقاطی که بین سلوک فردی و اجتماعی در انقلاب اسلامی وحدت ایجاد شده کجاهاست؟

Ali, [22:34 20,12,17]

ایده الیسم در گفته های شما چطوری باش برخورد شده

آیا اساس یک ایدئولوژی میتونه همه نظرات رو به خودش جلب بکنه

Amin Morovati, [22:35 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

در این مورد بررسی نکرده ام

عباس, [22:37 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

اگر طرق الی الله بعدد انفس الخلائق است، پس دموکراسی به معنای نظر مشترک جمعی، چه جایگاهی دارد؟

علم و عشق, [22:37 20,12,17]

به نظرم اگر عرفان در حیطة سیاست و تصمیم گیری اجتماعی حریم عمومی وارد شود به نوعی گرایش خودکامه و

حکومت سرکوب و توتالیته بدل میشود

Amin Morovati, [22:38 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

دموکراسی علاوه بر اعمال اراده اکثریت به رسمیت شناختن حقوق اقلیت هم هست و در عرفان و معرفت شناسی صوفیه

تکثرگرایی به رسمیت شناخته می شود

[در پاسخ به: علم و عشق]

من هم در مطالبم بر این نکته تاکید کرده ام



عباس، [22:41 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

م. هادی حسینی جهان آبادی، [22:41 20,12,17]

به دید شما مشخصات سلوکی که عرفان فردی و اجتماعی را به وحدت می رساند؛ چیست؟

Amin Morovati, [22:42 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

من هم از مشارکت شما ممنونم

[در پاسخ به: م. هادی حسینی جهان آبادی]

عرفان امروزی مبانی معرفتشناختی و خودشناختی تصوف را میگیرد ولی از سلوک خانقاهی و مرید و مرادی فاصله می

گیرد

م. هادی حسینی جهان آبادی، [22:45 20,12,17]

نظر اتان درباره ی عارف مدرن که جناب دباغ مطرح می کنند؛ چیست؟

Amin Morovati, [22:46 20,12,17]

[در پاسخ به: م. هادی حسینی جهان آبادی]

همه مباحث ایشان را دنبال نکرده ام ولی شباهتها زیاد است. ایشان مشخصا از شاعران عارف مسلک معاصر مانند

سپهری سخن می گویند که در مجموع رویکردشان پذیرفتنی است

عباس، [22:48 20,12,17]

[در پاسخ به: م. هادی حسینی جهان آبادی]

اگر بنده بخواهم به این پرسش عمیق شما نگاهی بیندازم

نکته ای که به ذهنم میرسد این است که اگر یک جمع و یک ملتی، حجاب تاریخی ظهور حق در اجتماع را بشناسند و

برای خرق و دریدن آن حجاب هجوم جمعی بیاورند، تمام تلاش آن جمع و آن ملت عین قرب الهی و سلوک الی الله خواهد

بود.

و در روحانیت تمام موحدین گذشته و آینده وارد میشوند و این روحانیت و معنویت فوق العاده عظیم تر و شدیدتر و

نورانی تر از عرفان فردی خواهد بود

م. هادی حسینی جهان آبادی، [22:51 20,12,17]

آیا ازدحام اجتماع، در برابر نیاز به خلوت عارف برای تجلیه، مانع ایجاد نکرده و از این راه باعث کندی طی مراحل نمی

شود؟



عباس, [22:53 20,12,17]

[در پاسخ به: م. هادی حسینی جهان آبادی]

اگر راه چنین وحدت و سلوکی گشوده شود، کنج میخانه همان درگیری تاریخی خواهد بود و اساسا عارفان چنین تاریخی با عارفان گذشته به کلی در سلوک فرق دارند

البته کار سهلی نیست، قدرت جمع لازم دارد

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:56 20,12,17]

با سپاس از جناب مروّتی عزیز برای ارائه ی کنفرانس ا شان و با توجه به نبود پرسش از سوی مخاطبان وقت گروه آزاد اعلام می شود!

عباس, [22:58 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]

خواهش میکنم به این جمله ام هرگز سیاسی نگاه نکنید

که چرا امام خمینی به علما فرمودند: خدا از همه شما قبول کند، 70 سال عبادت کردید، لکن این وصیت نامه شهدا را

بینید و ببینید که چگونه اینها ره صد ساله را یک شبه طی کرده اند!

این چه سلوکی ست که چنین شتاب عظیمی و سیر تندی را ایجاد میکند؟!

Amin Morovati, [22:59 20,12,17]

[در پاسخ به: م. هادی حسینی جهان آبادی]

با سپاس از حوصله همراهان. خوب است مجموعه مباحث به صورت فایل پی دی اف در اختیار دوستان قرار گیرد

م. هادی حسینی جهان آبادی, [23:07 20,12,17]

[در پاسخ به: Amin Morovati]

سید احمدی, [23:35 20,12,17]

دوستانیکه تهران سکونت دارند ، زمین لرزه ای چند دقیقه پیش به وقوع پیوست ، آمادگی لازم را داشته باشید

لوازم ضروری مانند آب و ... مهیا کنید

مکان مناسب جهت پناه گیری رو مشخص کنید 🙏🌸

Saeid, [23:37 20,12,17]

عباس, [23:37 20,12,17]

[در پاسخ به: عباس]



به نظرم ظلم عظیمی که جناب دکتر عبدالکریمی با عنوان کردن «انقلاب اسلامی بسط مدرنیته!» به مخاطبان خودش کرد، محروم کردن خود و مخاطبان است از یک چنین حضور عظیم تاریخی و مقدسی که در آن یک ملت، مبارزه تاریخی خود را در مقابل غلیظ ترین حجاب ظهور وجود یعنی تمدن مدرنیته آغاز کرده اند و وارد سلوک فردی و اجتماعی در تاریخ خود شده اند.

دکتر عبدالکریمی نه منکر خداست و نه منکر لزوم ارتباط با خدا، بلکه آنچه او به عنوان مقصد معین میکند اولاً: راهش دقیقاً مشخص نیست، ثانیاً: از آنجا که «حقیقت را به هر دوری ظهوری ست»، ظهور حقیقت در این تاریخ را بسط مدرنیته اعلام کرد! و با این کار حجابی سخت غلیظ و محکم بین مخاطبان و تجلی تاریخی نور حق در این تاریخ ایجاد کرد.

❁ پایان گفتگو ❁

goftogoye_shabane@

[/http://chistiha.blogfa.com](http://chistiha.blogfa.com)

<https://t.me/joinchat/Aesof0Ja90QD1mvfXRJa1w>

کانال گروه فلسفی تیرداد

وبلاگ گروه فلسفی تیرداد

لینک گروه فلسفی تیرداد